

همیشه بین قهرمانان رشته‌های مختلف ورزشی این جمله شنیده می‌شود که قهرمان شدن سخت نیست، قهرمان ماندن سخت است! این عبارت می‌تواند برای هر انسان موفقی درست باشد. اینکه اگر بخواهید همیشه روی اوچ بمانید باید بسیار بیشتر از قبل تلاش کنید، اتفاقی که در سینمای ایران نیز به کرات دیده شده. شاید به همین دلیل است که بهرام بیضایی، ناصر تقوایی و خسرو سینایی دیگر فیلم نمی‌سازند، چرا که می‌خواهند ذهنیت مردم نسبت به آنها و کارهای قبلشان تغییر نکند و به اصطلاح ورزشکاران، در اوج کناره‌گیری کرده‌اند. از سوی دیگر برخی کارگردانها هم هستند که سالها پیش جزء کارگردانهای مولف و تاثیرگذار سینمای ایران بوده‌اند اما امروزه در سراشیبی قرار گرفته‌اند و گویا اگر تا انتهایش نروند، زندگی برایشان بی‌معنی خواهد شد. داریوش مهرجویی دهه هفتاد را قیاس کنید با مهرجویی دهه گذشته. و امروز مسعود کیمیایی باعث شده که نامش خاطرهای محبوب باشد در باره موفقیت و سینمای خاص او. کیمیایی سالهاست که با آن کیمیایی که می‌شناسیم فاصله گرفته و امروز فقط سایه‌ای از نام مسعود کیمیایی را یادک می‌کشد. کارگردانی که زمانی برای دیدن فیلمهایش سر و دست می‌شکستند، امروز در گیشه موفق نیست و ساخته‌هایش حرفی برای گفتن ندارند.

### رفیق و نارفیق

طبق معمول پررنگترین خط داستان آخرین ساخته کیمیایی، رفاقت است و نارفیقی! از دهه چهل در سینمای کیمیایی به این موضوع پرداخته شده و امروز پس از نیم قرن باز هم در ساخته‌هایش تکرار می‌شود. گویا کیمیایی در زندگی شخصی آنقدر از رفاقت بدیده که هیچگاه قرار نیست از نامردی و نارفیقی آنها دست بکشد!

"قاتل اهلی" با سخنرانی حاج آقا سروش که نقش او را پر و پرزستویی بازی می‌کند، آغاز می‌شود. سخنرانی که مشخص نیست برای چه افرادی و در کدام سازمان انجام می‌شود، اما پر از شعار است و کنایه‌های سیاسی! از آوردن پول نفت سر سفره تا واردات داروهای تقلبی چینی و... سخنرانی پرشوری که به نطقهای انتخاباتی شباهت دارد. حاج آقا سروش با شکر کتی که وارد کننده دارو چینی بوده مشکل دارد چرا که همسرش به واسطه مصرف داروی آنها فوت شده و به همین دلیل قصد دارد همه‌جا به آنها ضرر به‌زند. شکر کتی که مشخص نیست کارش دقیقاً چیست، همانطور که تا انتهای فیلم شمانمی فهمید کار و شغل خود حاج آقا چیست و فقط می‌دانید آدمی پولدار، به شدت مومن و مذهبی است و دست به خیر

## نگاهی به آخرین ساخته مسعود کیمیایی

# کیمیایی، "قاتل اهلی" سینمای ایران

دارد. همین مولفه‌ها در ابتدای فیلم به اصطلاح "گل درشت" نشان داده شده و شما احتیاجی به کنجکاوی و درگیر کردن ذهن خود ندارید. حاج آقا که از تیم خانه کودکانی را آورده و به آنها پر و بال داده، به واسطه خیانت یکی از آنها و همان بحث کلیشه‌های رفیق و نارفیق، ضرر فراوانی کرده و به همین دلیل به مباشر جوان خودش به سرعت مشغول می‌شود؛ شکی که به قیمت جان آنها تمام خواهد شد!

### پولاد، ضد قهرمان جذاب پدر

یکی از کلیدی‌ترین نقشهای "قاتل اهلی" نقشی است که پولاد کیمیایی آن را بازی کرده. خواننده سرکش و عصیانگری که کنسرتهايش توسط برخی نهادهاى خودسر تعطیل شده و خودش در آستانه ممنوع‌الفعالیتی است! خواننده‌ای که کاش حداقل صدای پولاد رویش نبود! جالب آنکه کیمیایی برای جذب مخاطب بیشتر در سکانسی از یغما گلرویی هم استفاده کرده است! طبق معمول دیگر کلیشه‌های کیمیایی، پولاد سرکش، عاشق دختر حاج آقا سروش است! عشقی که قرار است به مشکل برخورد دوبار بخش عاطفی داستان را به دوش بکشد. هر چند در ابتدا مباشر جوان هم به نظر عاشق دختر حاج آقا است، اما وقتی متوجه عشق آن دو می‌شود، پاپس می‌کشد تا مثلی عشقی به وجود نیاید!

به هر حال این خواننده که نمونه‌اش در ایران تا به حال مشاهده نشده، با حاج آقا دچار مشکل است و در روز خواستگاری و معارفه با یکدیگر بحثان شده و قید دختر حاجی و عشقش را می‌زند. بحث که چه می‌توان گفت! در واقع به نظر می‌رسد کیمیایی چند خط دیالوگ سخت و عاشقانه نوشته و تصمیم گرفته برای آن فیلمی بسازد! در صحنه جدال لفظی حاجی و پولاد، دیالوگ‌هایی بیان می‌شود که به هیچ وجه باید یکدیگر را تباطی ندارند. گویا پولاد مونولوگی بیان کرده، مونولوگ دیگری را هم پرستویی و تدوینگر هم با کات زدنهای بین این مونولوگ‌ها و سوئیچ روی شخصیتها، خواسته آن را به دیالوگ تبدیل کند. این ضعف اساسی یعنی مکمل نبودن دیالوگ‌های شخصیتها در تمام کار به چشم می‌آید و از سوی دیگر آنقدر جملات و واژگان سختی در این فیلم به کار رفته که برای درک و فهم آن باید سه چهار بار به تماشايش بنشینید تا متوجه شوید که چه می‌گویند.

### چاقو، علاقه اصلی

### کارگردان

از نیمه فیلم تمام مخاطبان به دنبال یکی دیگر از

مباشر، خائن رامی کشد و... سه سکانس اثرگذار پایانی "قاتل اهلی" می‌تواند شما را هم بکشد! مباشر که بدون لباس در حمام چاقو خورده، پشت چراغ قرمز یک چهارراه خلوت در نیمه شب توقف می‌کند. کت و شلوار و ساعت مارک به دست، دستش را روی فرمان گذاشته، از دستش خون می‌آید و می‌میرد! مباشر جان، جای کت و شلوار پوشیدن بهتر نبود دکنتر می‌رفتی؟! آدمی که زخم عمیق چاقو خورده، فرصت لباس پوشیدن دارد؟! سکانس بعد، صحنه ترور حاجی است! او هم پشت چراغ قرمز ایستاده که یک موتور به ماشین نزدیک می‌شود، بمبی درون ماشین می‌اندازد و با انفجار بمب حاجی مجروح می‌شود و...

سکانس نهایی! دختر حاجی خودکشی کرده و در بیمارستان بستری است و خواننده عاصی به ملاقاتش می‌رود. پس از ردوبدل شدن دیالوگ‌هایی که باز هم نمی‌فهمید منظورشان چیست، دختر به خواننده می‌گوید: "برویم؟! ...- همین الان؟! ...- آره! ...- باشه، برویم! ...- پس پرده را بکش... خواننده پرده را کشید و شما سایه‌اوری بینید که نزدیک تخت دختر شده و کات...

جمع بندی این یادداشت تنها یک خط می‌تواند باشد: "استاد مسعود کیمیایی عزیز، لطفاً دیگر فیلم نسازید!"

